

بازخوانی خاستگاه پیدایش و اصول اعتقادی اعتزال قدیم

مهدی یوسفی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۲

چکیده

معتزله فرقه‌ای نام آشنا در دانش کلام است. این گروه در اوایل قرن دوم هجری ظهور کردند و رفته رفته به صورت فرقه اصلی اهل سنت درآمدند. معتزلیان در تقابل با منطق اکثریت اهل سنت که طریق نقل‌گرای را پیشه کرده بودند، بر عقل‌گرایی تأکید می‌ورزند. ملاک معتزلی بودن پذیرش اصول پنج‌گانه این گروه است. معتزله از قرن پنجم به بعد از رونق افتاد و به حاشیه رفت. منشأ و چرایی پیدایش این فرقه، اندیشمندان شاخص این مذهب و اندیشه‌های اصلی این گرایش از جمله سوالاتی است که نوشتار پیش‌رو با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی به دنبال یافتن پاسخی برای آن‌هاست. اصول پنج‌گانه معتزله، توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر، می‌باشد. شخصیت‌های اصلی و محوری این گرایش واصل بن عطاء، ابو الهذیل علاف، ابراهیم نظام، ابوعلی جبایی، ابوهاشم جبایی و قاضی عبدالجبار است که نقش کلیدی در شکوفایی معتزله ایفا کردند.

واژگان کلیدی: معتزله، عقل‌گرایی، اهل سنت، واصل بن عطاء، فرقه کلامی، اصول پنج‌گانه معتزله.

۱. دانش‌آموخته سطح ۳ کلام اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ usf1387@gmail.com

مقدمه

جریان فکری معتزله در مقابل جریان اشعری و شیعی است که در اوایل قرن دوم ظهور کرد و طی قرون سه تا پنج به اوج خود رسید. واصل بن عطاء با کناره‌گیری از درس استادش حسن بصری مقدمات تشکیل این فرقه را بنیان نهاد. این گروه در روزگار رواج اعتزال، یعنی در اواخر دوره خلافت عباسی (منتهی به اواسط قرن سوم هجری) با نفوذ جریان افکار فلسفی بی‌گانه (یونانی، پهلوی، هندی و ...) به عالم اسلام و بهره‌مندی از ترجمه آثار آنان به شدت تأثیر پذیرفتند. آنان در تقابل عقل و نقل، نقل را مقدم می‌کنند. این رویکرد به عقل باعث می‌شود برداشت خاصی از توحید و عدل داشته باشند. معتزله بعد از زمان ترجمه آثار یونانیان در حال اوج‌گیری فکری و اندیشه‌ای بودند تا این‌که با اصرار بر نظریه حادث بودن قرآن، جریان محنت را به بار آوردند. متوکل عباسی با ابطال نظریه حادث بودن قرآن، بستر لازم برای سقوط و افول معتزله را فراهم ساخت. کتاب‌های ملل و نحل، و فرقه شناسی درباره معتزله به عنوان یک فرقه اهل سنت به تفصیل بحث کرده‌اند. برخی از روشنفکران در یکی دو قرن اخیر، معتزله را مبدأ و ریشه افکار خود معرفی می‌کنند. این ادعا محتاج این است که اندیشه‌های معتزله قدیم بازخوانی شود تا صحت و سقم مدعای مذکور روشن شود. از این روی در این مقاله با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی - تحلیلی، منشأ و چرایی تشکیل این فرقه، اشخاص و اندیشه‌های اصلی این جریان را واکاوی می‌نماییم.

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. معتزله در لغت و اصطلاح

معتزله در لغت از اعتزال به معنای کناره‌گیری است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۱/۴۴۰) و در اصطلاح تعریف‌هایی از آن صورت گرفته که به چند مورد اشاره می‌شود:

یک) استاد جعفر سبحانی معتقد است معتزله یک گرایش و مذهب فکری است که معارفی درباره مبدأ و معاد، و نظریاتی عقلی یا تجربی درباره هستی دارد.

(سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۳/۲۱۹)

دو) ابوالحسین خیاط می‌گوید: اعتزال قائم به اصول پنج‌گانه‌ای است که هر کس معتقد به همه آن‌ها باشد، معتزلی است؛ کسی که بکاهد از این اصول یا زیاد نماید، ولو یک اصل، مستحق اسم اعتزال نمی‌باشد؛ این اصول طبق درجه اهمیت عبارت‌اند از: توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر. (اشعری، بی‌تا: ۲۷۸/۱)

سه) معتزله بر فرقه‌ای در اسلام اطلاق می‌شود که در اوایل قرن دوم به دست واصل بن عطا ظهور کرد و مسلک عقلی صرف را برای بحث در مورد عقاید و معارف اسلامی در پیش گرفت و این فرقه دارای دانشمندان زبردست کلامی، دارای جدل و استنباط قوی می‌باشد. (عبدالقادر الحفظی، ۱۴۲۱ق: ۱۳)

چهار) معتزله نام آشنایی در حوزه علوم و معارف اسلامی است و به فرقه‌ای کلامی اطلاق می‌شود که ویژگی عمده آنان به کارگیری عقل در تفسیر آموزه‌های کلامی و الهیاتی است و بدین‌سان ایشان راه خویش را از تفکر اهل سنت و جماعت که بیشتر نقل‌گرا بودند، ممتاز می‌ساختند. معتزلیان به رهبری کسانی چون حسن بصری و اندیشمندانی چون جاحظ و قاضی عبدالجبار و به دنبال حوادث سیاسی — اجتماعی و اندیشه‌های جدیدی که در جامعه نوپای اسلامی پدید آمده بود در تاریخ اسلام ظهور کردند. (غروی، مشکوة النور، «معرفی نومعتزلیان معاصر»: ۲۴ و ۲۵، ۱۲۳)

۲-۱. نام‌های دیگر معتزله

معتزله، اسم معروف این گرایش کلامی است و غیر از این اسم، نام‌های دیگری به شرح ذیل دارد:

- «العدلیة (چون عدل یکی از اصول پنج‌گانه این‌هاست)
- «المعطلة (تعطیل و خالی دانستن ذات خداوند از صفات ذاتیه)
- «القدریة (چون عقیده دارند قدرت انسان در فعلش و اختیارش تأثیر دارد)
- «الجهمیة (در چند مسئله با جهمیة موافق بودند به خاطر همین احمد بن حنبل این‌ها را جهمیة خوانده است)
- «وعیدیة (چون معتقدند خداوند در وعده و وعیدهایش صادق است). (صبحی،

۱۹۸۲م: ۱۱۳-۱۱۲)

علاوه بر اسامی فوق به اسم‌های دیگری مانند الموحدة، اهل الحق، المفنية و... خوانده شده است. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۲۴۸/۳-۲۴۴)

۲. خاستگاه اعتزال قدیم

برای روشن شدن خاستگاه این گروه به سرمنشأ اعتزال قدیم، چرایی شکل‌گیری معتزله و رابطه معتزله سیاسی و کلامی می‌پردازیم.

۱-۲. سرمنشأ نام معتزله

در مورد سرمنشأ یا وجه تسمیه به سه دیدگاه اشاره می‌شود:

دیدگاه آیت‌الله سبحانی

آیت‌الله سبحانی در کتاب بحوث فی الملل و النحل، شش وجه در وجه تسمیه این گروه به معتزله، بیان نموده است که عبارت است از: اعتزال و جدا شدن این گروه از حضرت علی علیه السلام در جنگ آن حضرت با دشمنانش؛ اعتزال این گروه از حضرت حسن علیه السلام؛ اعتزال عامر از مجلس حسن بصری؛ اعتزال واصل از مجلس حسن بصری؛ اعتزال از نظر خوارج و مرجئه در مورد مرتکب گناه کبیره؛ چون این گروه، فاسق را جدا شده از ایمان و کفر می‌دانند. ظاهر کلام ایشان، تقویت وجه چهار و شش می‌باشد. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۲۴۳/۳-۲۳۱)

دیدگاه نلینو

عبدالرحمن بدوی، مؤلف کتاب مذاهب الاسلامیین، در مورد سرمنشأ نام معتزله چنین می‌نویسد: «پس از پژوهش فراگیر و همه‌جانبه‌ای که نلینو درباره سرمنشأ نام معتزله نوشته و ما آن را در کتاب خود التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة ترجمه کرده‌ایم، نیازی به طرح مجدد این بحث در اینجا نمی‌بینیم؛ زیرا از آن پژوهش تاکنون مستندات و اسناد جدیدی به دست نیامده تا نتایجی را که او بدان‌ها رسیده است، تغییر دهد». (بدوی، ۱۳۸۹ش: ۵۳/۱) خلاصه آن سخنان ای‌گونه می‌باشد که: نام معتزله را خود معتزلیان برای خود انتخاب نمودند (صبحی، ۱۹۸۲م: ۱۰۸)؛ منشأ نام

معتزله کلامی، اعتزال سیاسی است؛ واژه معتزله اشاره به یک فرق جزئی معتزلیان با اهل سنت و جماعت داشت، اما بعدها همین نام بر کل این گرایش اطلاق شد (نام‌گذاری عام به خاص)؛ گروه مقابل یعنی اهل سنت و جماعت، این نام را بعد از فراموش شدنش بر این گرایش قرار داده‌اند (بدوی، ۱۳۸۹ش: ۵۵-۵۳).

دیدگاه مشهور

استاد سبحانی از این نظر، تعبیر به «معروف» می‌نماید. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۱۲۰/۳) مذهب کلامی معتزله با آغاز قرن دوم هجری پا به عرصه گذاشت. اکثر مصادر و منابع کلامی، آغاز ظهور معتزله و نام‌گذاری آن را به قصه‌ای که شهرستانی در کتاب ملل و نحل خود آورد، برمی‌گردانند. (صبحی، ۱۹۸۲م: ۱۰۵) شهرستانی (م. ۵۴۸ق) می‌نویسد: روزی شخصی بر حسن بصری (م. ۱۱۰ق) وارد شد و گفت یا امام الدین: در زمان ما کسانی پیدا شده‌اند که مرتکبین کبائر را کافر می‌دانند و گناه کبیره به نظر آن‌ها کفری است که آن‌ها را از اسلام خارج می‌کند که اینان همان وعیدیه خوارج هستند و در مقابل، گروه دیگری قائل‌اند معصیت، به ایمان مرتکبین کبائر ضرری نمی‌زند، همان‌گونه که در حالت کفر طاعت برای آن‌ها فایده‌ای ندارد که این قول مرجئه است. شما در مورد این اعتقاد چگونه حکم می‌کنید؟ حسن شروع به تفکر کرد و هنوز پاسخی نداده بود که واصل بن عطاء (م. ۱۳۱-۸۰ق) گفت: من نمی‌گویم که صاحب کبیره مؤمن مطلق است یا کافر مطلق، بلکه در منزله‌ای بین المنزلتین است؛ نه کافر است و نه مؤمن. سپس برخاست و به سوی یکی از ستون‌های مسجد رفت و پاسخ خود را برای تعدادی از اصحاب حسن تقریر نمود. اینجا بود که حسن بصری گفت «اعتزل عنا واصل». این‌گونه بود که واصل و اصحابش معتزله نام گرفتند. (شهرستانی، ۱۳۶۴ش: ۶۲/۱)

۲-۲. چرایی شکل‌گیری معتزله

تنور بحث، جدال و مناظره بین فرقه‌های اسلامی در قرن‌های دوم و سوم هجری گرم بود و از میان آن مناظرات، کوره مناظره و اختلافات معتزله و اهل حدیث

گرم تر بود. این مناظرات و کشمکش‌ها به اندازه‌ای بود که در دنیای تسنن سه شخصیت علمی به انگیزه رفع این اختلافات و ایجاد اصلاح در عقاید دینی قیام نمودند که عبارت‌اند از: ابوالحسن اشعری (م. ۳۳۰ق) در عراق، ابومنصور ماتریدی (۳۳۳ق) در سمرقند و ابوجعفر طحاوی (م. ۳۲۱ق) در مصر. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵ش: ۴۳۴-۴۳۵/۸)

آیات زیادی در قرآن مجید بر تنزیه خداوند متعال دلالت دارند؛ مثل «لیس کمثله شیء» (شوری، ۱۱) از سوی دیگر با آیاتی مواجهیم که ظاهر آن بر جسم و جهت داشتن خداوند دلالت می‌کنند. شمار زیادی از علما در اوایل قرن دوم ضمن ایمان به همه آنچه در قرآن درباره صفات خداوند آمده است، از حمل آن‌ها به معانی ظاهری که مستلزم تشبیه است، اجتناب کردند و گفتند ما فقط به وجود خداوند و وحدانیت او اکتفا می‌کنیم و دنبال فهم بیشتر از این نمی‌رویم؛ زیرا بر ما شناخت این موارد لازم و واجب نیست. (امین، بی‌تا: ۲۳/۳) از این گروه معمولاً با عنوان «اهل حدیث» یاد می‌شود. این گروه به این عقیده بسنده نکردند و روایات ضعیف دال بر تجسیم و تشبیه را در کتب روایی‌شان نقل کردند و زمینه لازم را برای انحراف مسلمین و گرویدن به تجسیم و تشبیه فراهم نمودند. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۱۲۹-۱۳۱/۳)

برخلاف اهل حدیث، معتزله در برابر این آیات ساکت ننشستند و ایمان اجمالی به آن‌را نپذیرفتند. معتزله شروع به شرح و توضیح آیات تنزیه نمودند و آیات دال بر تجسیم و تشبیه را به گونه‌ای تأویل کردند که با آیات تنزیه سازگار شود. (امین، بی‌تا: ۲۳/۳) روش معتزله استفاده از عقل و استدلال‌های عقلی بود؛ بدین شرح که هرگاه نتایج استدلال‌های عقلی آنان با ظواهر دینی مخالفت داشت، دست به تأویل ظاهر می‌زدند و بدین وسیله میان عقل و دین هماهنگی ایجاد می‌کردند. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱ش: ۲۶۵)

بنابراین معتزله‌ای که با اعتزال (گوشه‌نشینی) واصل بن عطا به حسن بصری شروع شده بود با واکنش به ظاهرگرایی اهل حدیث عمق و ریشه بیشتری پیدا کرد و به صورت گرایش یا فرقه‌ای ظهور کرد.

۳-۲. رابطه معتزله سیاسی و معتزله کلامی

اعتزال سیاسی بر گروهی چند از صحابه - مثل سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر بن خطاب، اسامة بن زید و... - اطلاق می‌شود که از یاری علی علیه السلام و دشمن او کناره‌گیری نمودند و بعدها از یاری ذریه علی و خلفای اموی کناره‌گیری کردند. (صبحی، ۱۹۸۲م: ۱۱۰)

بی شک اعتزال کلامی از واصل آغاز می‌شود، اما در این که اعتزال کلامی ادامه اعتزال سیاسی باشد؛ اختلافاتی وجود دارد. ایجاد پیوند بین اعتزال سیاسی و اعتزال کلامی آسان نیست، اما کسانی بدان معتقدند و شواهدی نیز بر آن ارائه کرده‌اند. افرادی چون ملطی، نوبختی (نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۵)، نصر حامد ابوزید معتقدند که اعتزال کلامی ادامه اعتزال سیاسی است. در مقابل، افرادی چون آیت الله سبحانی (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۱۲۰/۳)، ظاهر کلام خانم سوسنه دیفلند (ابن مرتضی، بی‌تا: ۳) و ظاهر کلام استاد رسول جعفریان (جعفریان، ۱۳۷۲ش: ۱۸-۱۷) دلالت دارد که اعتزال سیاسی و اعتزال کلامی جز اشتراک در لفظ، وجه مشترک دیگری ندارند.

۳. شخصیت‌های محوری اعتزال قدیم

شخصیت‌های معتزله کلامی را در بازه زمانی قرن دوم تا قرن هفتم بایستی بررسی نمود؛ برای این کار دو روش وجود دارد.

روش اول. طبق سال به طبقه‌بندی شخصیت‌های معتزله پرداخت. صاحب کتاب طبقات المعتزله این شیوه را راهنمای نوشتار خویش قرار داده است. صاحب کتاب طبقات المعتزله به تبعیت از قاضی عبدالجبار، طبقات معتزله را از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شروع نموده و شخصیت‌ها معتزله را در ده طبقه جای داده است. دو طبقه اول در واقع معتزلی نیستند بلکه معتزلیان این‌ها را به خود نسبت داده‌اند؛ بعد از او حاکم جشمی، دو طبقه به این ده طبقه اضافه نموده است. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۱۱-۸ و ۱۱۱)

روش دوم. طبق مدارس معتزله، شخصیت‌های معتزلی را بررسی کرد. ابتدا شخصیت‌های مدرسه بصره، بعد مدرسه بغداد و در آخر مدرسه بصره متأخر.

در این نوشتار طبق روش اول به معرفی شخصیت‌های اصلی و محوری این گرایش یعنی واصل بن عطاء، ابو الهذیل علاف، ابراهیم نظام، ابوعلی جبایی، ابوهاشم جبایی و قاضی عبدالجبار، پرداخته‌ایم.

۱-۳. واصل بن عطاء

واصل بن عطاء سال ۸۰ ق در مدینه به دنیا آمد و از وابستگان و موالی بنی ضبه یا بنی مخزوم بود و از آن‌جا به بصره کوچ نمود. او با خواهر عمرو بن عبید ازدواج نمود و در سال ۱۳۱ درگذشت. واصل مؤسس اعتزال و از اعجوبه‌های زمان خودش است و به فضل و ادب مشهور است. (قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۲م: ۳۳) او ملازم درس حسن بصری بود و در جریان سؤال شخصی از حسن بصری درباره ایمان مرتکب گناه کبیره، دیدگاه معروفش را ابراز داشت و از درس استادش کناره‌گیری نمود. این آغاز ظهور معتزله است. او در راه این عقیده کوشش‌های فراوانی نمود تا جایی که برای گسترش مذهب اعتزال و گسترش اسلام و نیز مناظره علیه ادیان دیگر مبلغانی به نقاط مختلف فرستاد. (قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۲م: ۳۵)

اعتقادات مذهبی معتزله در زمان واصل بن عطاء مبتنی بر چهار قاعده نفی صفات باری تعالی، قدر یا همان تفویض مطلق در مقابل جبر، منزله بین المنزلتین و عقیده او در مورد اصحاب جمل و صفین است. (شهرستانی، ۱۳۶۴ش: ۶۳/۱-۶۰) در کتاب الفهرست ده عنوان کتاب برای واصل ذکر شده است از جمله التوبه، المنزله بین المنزلتین، خطبه آلتی اخرج منها الرأء و... از این کتاب‌ها، کتاب خطبه آلتی اخرج منها الرأء در مجموعه‌های ادبی به چاپ رسیده است. (ابن ندیم بغدادی، ۱۳۴۶ش: ۲۹۳)

۲-۳. ابوالهذیل علاف

ابوالهذیل محمد بن هذیل عبدی منسوب به عبد القیس و از وابستگان این خاندان می‌باشد. ۱۳۵ یا ۱۳۴ یا ۱۳۱ ق به دنیا آمد و در ۲۳۵ یا ۲۲۶ یا ۲۲۷ ق وفات یافت. وی به علاف ملقب شد؛ زیرا خانه وی در بصره در محله علافین قرار داشت. او از

مردم بصره است که در سال ۲۰۳ ق به بغداد نقل مکان کرد. (ابن ندیم بغدادی، ۱۳۴۶ش: ۲۹۵) وی علم را از عثمان بن خالد بن طویل - که واصل او را به ارمنستان فرستاد و طبق تقسیم‌بندی ابن مرتضی در طبقه پنجم معتزلیان قرار می‌گیرد - آموخت (ابن مرتضی، بی‌تا: ۴۴) و با واصل یا عمرو اشتراک زمانی ندارد. او در تحصیل علم خیلی کوشا بود به‌طوری‌که بسیاری از کتب فلاسفه را مطالعه کرد و عقاید آنان را با عقاید و کلام معتزله درآمیخت. ابوهدیل دارای مناظره‌های فراوان و مشهوری با صاحبان دیگر فرقه‌هاست. اولین مناظره او در پانزده سالگی با مردی یهودی بود که بر او پیروز شد. همچنین وی با هشام بن حکم هم مناظره داشته است. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۴۴)

شهرستانی عقاید خاصی را که ابوهدیل در میان معتزلیان، به‌صورت منحصر به‌فرد، ابراز داشته در ده قاعده خلاصه نموده است. (شهرستانی، ۱۳۶۴ش: ۱/ ۶۷-۶۴) ابن ندیم در فصلی که به او اختصاص داده از هیچ کتابی در ردیف تألیفات او نام نبرده اما در باب «کتبی که در زمینه متشابهات قرآن تألیف شده» آورده است که ابوالهذیل دارای کتابی در این زمینه است. ابن خیاط در کتاب الانتصار و الرد هیچ اشاره‌ای به کتب ابوالهذیل ننموده است. ابن خلکان در وفیات الاعیان نام کتاب او را میلاس ذکر کرده است. (ابن ندیم بغدادی، ۱۳۴۶ش: ۲۹۵-۲۹۶)

صاحب الفرق بین الفرق ردیه‌هایی از معتزلیان ذکر می‌کند که علیه ابوهدیل نوشته‌شده و ناگزیر این ردیه‌ها پاسخ‌هایی بر تألیفاتی از ابوهدیل بوده است. بغدادی در ادامه دو کتاب به نام‌های الحجج و القوالب برای علّاف نام می‌برد. (بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۱۰۴)

۳-۳. ابراهیم نظام

از تاریخ ولادت او اطلاعی در دست نمی‌باشد و درباره تاریخ درگذشت او در سال ۲۲۱، ۲۲۲ تا ۲۳۱، ۲۲۷، ۲۳۱ ق نیز اختلاف است. (موسوی بجنوردی، ۳۹۵ش: ۲/ مدخل ابراهیم) ابراهیم بن سیار نظام، بدان سبب نظام لقب گرفت که نظم دهنده و سراینده سخنان نثر و شعر موزون بود و یا به گفته برخی دیگر در بازار بصره تسبیح می‌ساخت و دانه‌های آن را به رشته نظم می‌کشید و بدین خاطر به او نظام گفته شد. (بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۱۱۳)

فضل و دانش او سرآمد است به طوری که علاوه بر حفظ اشعار فراوان، تاریخ گذشتگان و نیز اختلاف علما در فتاوایشان، قرآن، تورات، انجیل، زبور و تفسیر آنها را از حفظ داشت. جاحظ که از شاگردان نظام است درباره نظام و شاگردانش و فضل و دانش آنان می گوید: «کسی را ندیدم که نسبت به فقه و کلام عالم تر از نظام باشد (ابن مرتضی، بی تا: ۵۲) اگر نگوییم که اگر ابراهیم و اصحابش نبودند، عامه معتزلیان هلاک می شدند، دست کم خواهیم گفت او راه هایی را برای آنان هموار کرد و گشود و کارهایی را برای آنان سامان داد و باب هایی را برای ایشان خلاصه و ساده کرد که سود و منفعت آنها آشکار شد و به سبب آنها نعمت، تمامی ایشان را در برگرفت. (بدوی، ۱۳۸۹ش: ۲۳۱/۱).

بغدادی از اسواری، ابن حائط، فضل حدثی و جاحظ به عنوان شاگردان او یاد کرده است (بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۱۱۴) و مرتضی نیز از ابو عفان و زرقان نام برده است. (ابن مرتضی، بی تا: ۷۸)

وی کتب فلسفی زیادی را مطالعه نمود و آنها را با کلام معتزله در هم آمیخت به طوری که اندیشه های خاصی را ایجاد نمود. ملل و نحل شهرستانی عقاید او را در سیزده شماره آورده است. (شهرستانی، ۱۳۶۴ش: ۶۷/۱)

صاحب الفهرست سی و نه کتاب از جمله کتاب الرد علی أصناف الملحدين، کتاب المعرفة، کتاب التوحید، کتاب القدر، کتاب الجزء برای او ذکر کرده است. (ابن ندیم بغدادی، ۱۳۴۶ش: ۲۹۹-۳۰۰)

۴-۳. ابوعلی جبایی

ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی در سال ۲۳۵ق متولد و در ۳۳۰ق وفات یافت. (ابن ندیم بغدادی، ۱۳۴۶ش: ۳۱۹) جُبّا نام آبادی یا ناحیه ای در استان خوزستان است. وی بسیار نیکو وجه، متواضع و موعظه گر بود. (ابن مرتضی، بی تا: ۸۲)

استادش، ابو یعقوب شخّام بود و ابو یعقوب شخّام از اصحاب ابو الهذیل است که ریاست معتزله به او رسید و از ماهرترین افراد در جدل است. با داشتن چنین استادی تعجب نیست اگر ابوبکر احمد بن علی بگوید: ابوعلی کسی است که کلام

را آسان، هموار و رام نمود علاوه بر اینکه خودش فقیهی زاهد و جلیل‌القدر بود. از جلالت قدر و آزاداندیشی اوست که وقتی روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد - که حضرت به علی، حسن، حسین و فاطمه فرمود، من دشمنم با کسی که با شما دشمن باشد و دوستم با کسی که با شما دوست باشد- ابوعلی می‌گفت تعجب از این نوابت (حشویه) است که این حدیث را نقل می‌کنند و باز معاویه را اختیار می‌کنند. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۸۳)

او دیدگاه‌های خاصی درباره صفات خدا، استحقاق ثواب و عقاب با فعل یا با ترک، امر به معروف و نهی از منکر، و توبه دارد. (بدوی، ۱۳۸۹ش: ۴۱۷-۴۱۶)

ابن ندیم در الفهرست جز یک کتاب برای او ذکر نکرده است. (ابن ندیم بغدادی، ۱۳۴۶ش: ۳۱۹) ابن مرتضی در طبقات المعتزله برای او یک تفسیر قرآن نام برده که در آن از هیچ‌کس جز ابوبکر عبدالرحمن بن کیسان اصم ذکری به میان نیاورده است. (قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۲م: ۵۲) وی همچنین کتاب‌هایی در ردّ اهل نجوم برای او ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که بسیاری از این مسائل نجومی به مثابه دلایل ظنی است که موجب گمان غالب می‌شود. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۴) وی همچنین کتاب اللطیف را بر برخی از شاگردانش از جمله ابوالفضل خجندی و کسانی دیگر املا کرده است. اشعری اظهار داشته که کتاب معروف به الاصول او را ردّ کرده است. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۳۴۹)

۵-۳. ابو هاشم جبایی

ابو هاشم عبدالسلام بن ابی علی محمد جبایی، در ۲۷۷ ق در بصره متولد شد و در ۳۱۴ به بغداد رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند و در سال ۳۲۱ درگذشت. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۹۶) او علم نحو را نزد ابوالعباس میرد فراگرفت و علم کلام را از پدرش آموخت و بدان علاقه بسیار داشت و در پرسش از پدر درباره مسائل مختلف دینی اصرار فراوان می‌کرد تا آنجا که پدرش از او آزرده می‌شد. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۹۴)

ابوالحسن کرخی می‌گوید: «هیچ‌کس به مقام او در علم کلام نرسید». (ابن مرتضی، بی‌تا: ۹۴) ابوعبدالله بصری نیز از ورع و زهد او مسائلی نقل می‌کرد که از دین‌داری

بسیار او حکایت داشت. قاضی عبدالجبار می‌گوید: ابو هاشم از خوش خوی‌ترین و گشاده‌روی‌ترین مردم بود. برخی از مردم مخالفت او با پدرش را نکوهش کرده‌اند. درحالی‌که مخالفت تابع از متبوع در مسائل دقیق فرعی نکوهیده نیست. عبدالقادر بغدادی می‌نویسد: بیشتر معتزله عصر ما به سبب دعوت وزیر آل‌بویه، ابن عباد، به مذهب جبائی، بر مذهب اویند. (بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۱۲۹)

او شاگردان برجسته بسیاری داشت که ابن مرتضی از برخی از آنان در ضمن طبقه دهم از طبقات المعتزله یاد می‌کند و از جمله اینان را نام می‌برد: ابوعلی بن خلاد صاحب کتاب الاصول و شرح الاصول، ابو عبدالله حسین بن علی بصری (مشهورترین آنان)، ابواسحاق عیاش یا ابراهیم بن عیاش بصری، ابوالقاسم سیرافی، ابو عمران سیرافی، ابوالحسین ازرق، ابوالحسن طوائفی بغدادی، خواهر ابو هاشم، احمد بن ابی هاشم (پسر او) ابوبکر بخاری و ابو محمد عبدکی. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۱۰۵-۱۰۹) برخی از نظریات او در ضمن نظریات پدرش ابوعلی بیان شد.

ابن ندیم در الفهرست برای او دوازده کتاب ذکر کرده که ما چند تا را نام می‌بریم: الجامع الکبیر، الابواب الکبیر، الانسان، النقض علی ارسطاطالیس، الاجتهاد و ... (ابن ندیم بغدادی، ۱۳۴۶ش: ۳۲۴)

۳-۶. قاضی عبدالجبار

قاضی ابوالحسن عبدالجبار بن احمد بن عبدالجبار بن احمد بن خلیل بن عبدالله همدانی اسدآبادی، همان کسی است که معتزله او را «قاضی القضاة» نامیده‌اند و این لقب را به هیچ‌کس دیگر جز او نمی‌دهند. ولادت او در میان سال‌های ۳۲۰ و ۳۲۴ق می‌باشد و در سال ۴۲۴ وفات یافت. (قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۲م: ۴-۳ مقدمه)

او در آغاز در اصول بر مذهب اشعری و در فروع بر مذهب شافعی بود و چون در مجلس عالمان حضور یافت و به تأمل و استدلال و مناظره پرداخت با حق آشنا شد و سر در مقابل آن فرود آورد و از آن‌پس به ابواسحاق بن عیاش پیوست. اصول مذهب اعتزال را از ابواسحاق بن عیاش و از ابو عبدالله حسین بصری فراگرفت و مدتی طولانی نزد شیخ ابو عبدالله (حسین بن علی بصری) اقامت کرد تا آنجا که سرآمد اقران و یگانه زمان خود شد. (ابن مرتضی، بی‌تا: ۱۱۲)

پس از سال ۳۶۰ ق صاحب بن عباد او را به ری دعوت کرد و او نیز تا پایان حیات در آنجا ماند و به تدریس پرداخت. صاحب بن عباد او را در ری به منصب قاضی القضاتی گماشت. (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۱۱۱/۹) صاحب بن عباد درباره او می‌گفت: او برترین مردم اهل زمین است. یک‌بار نیز درباره او گفت: او آگاه‌ترین مردم است. حاکم جشمی می‌گوید: سخنی به اندیشه‌ام نمی‌رسد که گویای جایگاه والای او در علم و فضل باشد؛ چه، او همان کسی است که نافه علم کلام را گشود و بوی خوش آن را در هر سو پراکند پیشوایی و زعامت معتزله به او رسید تا آنجا که پیشوای مطلق و عالم بی‌همتای آنان شد (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۱۱۲/۹)

شاگردان عبدالجبار، طبقه دوازدهم - بر اساس تقسیم ابن مرتضی در المنیه و الامله - معتزله را تشکیل می‌دهند. ابو رشید سعید بن محمد نیشابوری؛ پیشوای معتزله بعد از قاضی القضاة است. ابو محمد عبدالله بن سعید لباد؛ او جانشین عبدالجبار در درس بود. سید مرتضی ابوالقاسم علی بن حسین موسوی؛ صاحب کتاب الامالی یا غرر الفوائد و درر القلائد و برادر شاعر مشهور سید رضی؛ او یک شیعه امامی و قائل به مسلک ارجاء بود. اسماعیل بن احمد ابوالقاسم بستی، ابو الحسین محمد بن علی بصری و ابو محمد حسن بن احمد بن متویه. (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۱۱۲/۹)

حاکم جشمی می‌گوید: گفته می‌شود تألیفات او در فنون و علوم مختلف چهارصد هزار برگ باشد. حاکم جشمی نام بیست و نه کتاب را ذکر می‌کند. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۳/۳۵۹-۳۶۲) این تألیفات چند نوع‌اند:

کلام و مسائل کلامی: مثل کتاب الدواعی و الخواطر، الخلاف و الوفاق، المغنی، شرح الاصول الخمسه و...

در شرح کتب: مثل شرح المقالات، شرح الاصول

در اصول فقه: مثل النهایه، العمد

در رد بر مخالفان: مثل نقض اللمع، نقض الامامه

در پاسخ به مسائل رسیده: مثل الرازیات، العسکریات، القاشانیات

در زمینه اختلافات: الخلاف بین الشیخین

در زمینه مواعظ: مثل نصیحه المتفقه

۴. آموزه‌ها و دیدگاه‌های اصلی اعتزال قدیم

۴-۱. آموزه‌های مورد اتفاق

اندیشمندان معتزله در برخی از آموزه‌ها با هم توافق و در برخی دیگر با هم اختلاف دارند. آموزه‌هایی که معتزله بر آن اتفاق دارند عبارت است از:

- ◀ قدیم بودن خداوند متعال
 - ◀ کلام خدا، محدث و مخلوق است
 - ◀ اراده، سمع و بصر معانی قائم به ذات نمی‌باشند
 - ◀ نفی رویت خداوند با چشم
 - ◀ نفی تشبیه از خداوند متعال از هر وجهی مثل جهت، مکان، صورت، جسم و ...
 - ◀ عبد، قادر و خالق افعالش هست چه خیر چه شر؛ در جهان آخرت مستحق ثواب یا عقاب است بر آنچه انجام داده است
 - ◀ مؤمن اگر بر طاعت و توبه از این دنیا خارج شود مستحق ثواب و عوض است و اگر مرتکب کبیره شده و بدون توبه از این دنیا خارج شود مستحق خلود در جهنم است؛ تنها چیزی که هست عذابش خفیف‌تر از عذاب کفار است
 - ◀ اصول معرفت و شکر نعمت قبل از ورود دلیل سمعی واجب است
 - ◀ معرفت حُسن و قبح به واسطه عقل واجب است
 - ◀ انجام حَسَن و اجتناب از قبیح به واسطه عقل واجب است
 - ◀ آمدن تکالیف لطفی است از سوی خداوند متعال که برای امتحان و آزمایش عباد، به واسطه انبیا به بشر ارسال نموده است (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۵۷-۸۹/۱)
- معتزله درباره آموزه امامت با هم اختلاف دارند. دیدگاه جبائیان از متکلمان معتزلی این است که فلسفه وجوب امامت، اقامه حدود الهی است و آن از وظایف و شؤون مختص به امام است نه دیگران. دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی این است که فلسفه وجوب امامت، تنها اجرای حدود الهی نیست بلکه اجرای همه احکام شرعی که به امامت بستگی دارد غایت و هدف از امامت است. (قاضی عبدالجبار، ۱۴۴۲ق: ۵۰۹)

۲-۴. اصول پنج‌گانه معتزله

معتزله به اصول پنج‌گانه معروف شده است؛ یعنی هر کس به همه این اصول معتقد باشد معتزلی است و کسی که به کمتر از این اصول یا بیشتر ملتزم باشد معتزلی نمی‌باشد. اصول پنج‌گانه معتزله، توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر، می‌باشد. خیاط می‌گوید: احادی مستحق اعتزال نیست مگر اینکه قائل به همه اصول پنج‌گانه توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر، باشد؛ وقتی در انسانی این خصال جمع شده، می‌توان او را معتزلی نامید. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۳/۳۹۹)

الف) توحید

توحید یعنی بدانی خداوند متعال یگانه‌ای است که غیرش با او در صفات، اثباتاً و نفیاً - به گونه‌ای که خودش مستحق آن صفات است - مشارکت ندارد و بر این مطلب اقرار داشته باشی.

محتوای این اصل این است که بدانی خداوند متعال یگانه‌ای است که غیرش در ذات، صفات، افعال و عبادت با او مشارکت ندارد. خلاصه اینکه «لیس کمثله شیء» است.

توحید در نزد معتزله پلی است برای منزله دانستن خداوند متعال از مشوبات امکان، توهم مثلیت و غیر این دو مورد از تجسیم، تشبیه، امکان رؤیت و محل حادثه واقع شدن.

خلاصه این اصل در نظر ایشان این است که خداوند متعال هیچ‌گونه شبیه و مماثلی ندارد و او در سلطه خویش بر ماسوی الله بلامنازع است. آن‌ها معتقدند که امور جاری در حق انسان در مورد او جاری نیست؛ بنابراین رؤیت خداوند تعالی محال است؛ به اعتقاد معتزله صفات چیزی غیر از ذات نیستند و الا تعدد قدما لازم می‌آید و بنابر همین اعتقاد نیز معتقدند که قرآن مخلوق خداوند است. (سبحانی، ۱۳۷۰ش: ۳/۴۱۷)

ب) عدل

وقتی گفته می‌شود خداوند عادل است مقصود این است که همه افعالش حسن است و فعل قبیح از او صادر نمی‌شود و اخلال به واجب نمی‌نماید. بر همین اساس در خبرش دروغ نمی‌گوید، در حکمش ظلم نمی‌نماید، اطفال مشرکین را به خاطر گناه والدینشان عذاب نمی‌نماید، معجزه را به دست کذابین قرار نمی‌دهد و بندگان را به مالایطیقون و مالایعلمون مکلف نمی‌سازد. (قاضی عبدالجبار، ۱۴۴۲ق: ۸۲)

اگر کسی بگوید چگونه می‌گویید همه افعال خداوند حسن است درحالی‌که او فاعل صور قبیحه هم هست، در جواب می‌گوییم مقصود از حسن، حسن از جهت منظر و مرآی نمی‌باشد بلکه از جهت حکمت می‌باشد پس همه صور از جهت حکمت حسن هستند؛ و اشکالی ندارد که صورتی از جهت حکمت حسن باشد اما از جهت منظر قبیح باشد؛ مثلاً حرکات کجکی و دزدکی برای نجات زندانی از حیث منظر قبیح است اما از حیث حکمت حسن است.

عقاید معتزله در باب عدل خلاصه می‌شود در اینکه فعل خدا در تکوین و تشریع پیراسته از ظلم است بنابراین فعل انسان متعلق اراده خدا نیست. تکلیف بدون قدرت قبیح است. معاصی و قبائح بندگان از قلمرو اراده خداوند خارج است. لطف نسبت به بندگان واجب است. قدرت انسان بر عمل مقدم بر آن است بنابراین زمانی که خداوند تعالی قدرت و استطاعت فعلی را به بنده‌اش می‌دهد درواقع به این وسیله او را به انجام همه کار متمکن نموده است یعنی هم قادر به انجام خیر و طاعت است و هم کار شر و معصیت؛ و قضا و قدر منافعی اختیار نیست. (قاضی عبدالجبار، ۱۴۴۲ق: ۸۳)

ج. وعد و وعید

خداوند که وعده ثواب به مطیعان و وعید عقاب به عاصیان داده، بدون شک به وعد و وعیدهایش عمل می‌نماید. بر همین اساس معتزله نسبت به مرتکب گناه کبیره، اگر بدون توبه بمیرد، حکم تخلید در آتش را می‌کنند. خلاصه این اصل این است که خداوند هم چنان‌که در وعد خود صادق است در وعیدهایی که به بندگان می‌دهد

نیز صادق بوده و از آن تخلف نخواهد کرد. فروعی که معتزله از این اصل استنباط می‌کنند عبارت‌اند از: بخشش گناهان گناه‌کار در صورت عدم توبه، قبیح است. گناه‌کار در صورت مرگ بدون توبه خالد در عذاب خواهد بود. شفاعت منحصر در مطیعان است نه عاصیان و شفاعت به معنی ترفیع درجه است نه بخشودگی گناه. همچنین آن‌ها معتقد به احباط و تفکیر شدند به این معنا که هرکدام از کارهای طاعات یا معاصی بنده که بیشتر باشد طرف کمتر را زائل کرده و از بین می‌برد. (عرب صالحی، ۱۳۹۳ش: ۲۵۸-۲۵۷)

(د) منزله بین المنزلتین

این نظریه در واقع از ابتکارات پایه‌گذار مکتب اعتزال یعنی واصل بن عطا است. این نظر حکم مرتکب کبیره را از منظر معتزله روشن می‌کند. به‌طور کلی در اواخر نیمه نخست از قرن اول، انحرافات، بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌هایی که عثمان انجام داد، باعث شد بین مذاهب اسلامی نظراتی در مورد مرتکب کبیره به وجود بیاید. عدد این نظریات تا اواخر قرن اول به سه رسید. خوارج قائل شدند به اینکه مرتکب کبیره کافر است. نظر دوم نظر معروف میان فقها و محدثان و متکلمان فرق اسلامی است که ارتکاب گناه را مایه خروج از ایمان ندانسته و او را مؤمن فاسق می‌خوانند. معتزله نیز در این باب قائل به نظر سومی شدند. (سبحانی، ۱۳۷۳ش: ۲۰۵/۳)

قاضی عبدالجبار در توضیح این نظر می‌گوید: اسم صاحب گناه کبیره نه کافر است و نه مؤمن بلکه او فاسق نامیده می‌شود؛ بنابراین نه حکم کافر را دارد و نه حکم مؤمن را بلکه حکم سومی بر او بار می‌شود که همین هم باعث شده که این مسئله را به منزله بین المنزلتین بنامیم؛ چراکه صاحب گناه کبیره نه جایگاه کافر را دارد و نه جایگاه مؤمن را بلکه جایگاهی بین این دو دارد. پس بدان که حال مکلف از دو امر خارج نیست؛ یا مستحق ثواب است و یا مستحق عقاب. اگر مستحق ثواب باشد از اولیا الله و اگر مستحق عقاب باشد از اعدا الله است و این یعنی مرتکب گناه کبیره در جایگاهی بین ایمان و کفر، نه مؤمن است و نه کافر.

(قاضی عبدالجبار، ۱۴۴۲ق: ۴۷۱)

ه) امر به معروف و نهی از منکر

معتزله در این اصل از اصول اعتقادی خود معتقدند که امر به معروف و نهی از منکر واجب و حاکم بر این وجوب هم شرع و هم عقل می‌باشد. قاضی عبدالجبار وجوب امر به معروف و نهی از منکر در بین مسلمین را اجماعی می‌داند که البته امامیه را از این اجماع خارج می‌کند. البته این اشتباهی فاحش از سوی قاضی است؛ چراکه کتب فقهی کلامی شیعه به وجوب آن گواهی می‌دهند. او در ذکر ادله این وجوب، بعد از اجماع، به قول خداوند متعال در قرآن کریم اشاره می‌کند که می‌فرماید: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.» (آل عمران: ۱۱۰) و نیز قول خداوند متعال از زبان لقمان که می‌فرماید: «ای پسرک من نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند بازدار و بر آسیبی که به تو وارد آمده است شکبیا باش؛ این از عزم امور است.» (لقمان: ۱۷) قاضی عبدالجبار معتقد است غرض از امر به معروف و نهی از منکر این است که معروف از بین نرود و منکر واقع نشود؛ وقتی این مقصود با امر آسانی محقق می‌شود جایز نیست به امر سخت عدول کرد و این مطلب مورد تأیید عقول است. او معتقد است، وجوب عقلی امر به معروف و نهی از منکر درجایی است که پای دفع ضرر در میان باشد. (قاضی عبدالجبار، ۱۴۴۲ق: ۵۰۳-۵۰۴) البته هرچند که بین عقاید شیعه و معتزله نسبت به سایر مذاهب اهل سنت هماهنگی و مشابهت‌های بیشتری برقرار است اما نسبت به برخی از این اصول پنج‌گانه از دیدگاه شیعه نقدهایی نیز وارد است که این نوشتار درصدد نقد و بررسی آن نیست.

نتیجه‌گیری

معتزله یک جریان فکری در مقابل جریان اشعری و شیعی است که با جدایی واصل بن عطا از مجلس استادش حسن بصری در اوایل قرن دوم ظهور نمود و در قرون سه تا پنج به اوج خود رسید. این معتزله با معتزله سیاسی جز اشتراک در اسم، وجه مشترکی ندارد. این گرایش مذهبی معارفی درباره مبدأ و معاد، و نظریاتی عقلی یا تجربی درباره هستی دارد. معتزله به اصول پنج‌گانه معروف شده است؛ یعنی هرکس

به همه این اصول معتقد باشد معتزلی است و کسی که به کمتر از این اصول یا بیشتر ملتزم باشد معتزلی نمی‌باشد. اصول پنج‌گانه معتزله، توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر، می‌باشد. شخصیت‌های اصلی و محوری این گرایش واصل بن عطاء، ابو الهذیل علاف، ابراهیم نظام، ابوعلی جبایی، ابوهاشم جبایی و قاضی عبدالجبار است که نقش کلیدی در رشد و شکوفایی معتزله ایفا کرده‌اند.

فهرست منابع

– قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، (۱۹۶۵م)، الکامل، جلد نهم، بیروت: دار صادر.
۲. ابن ندیم بغدادی، محمد بن اسحاق، (۱۳۴۶ش)، الفهرست، ترجمه: م. رضا تجدد، تهران: بانک بازرگانی ایران، دوم.
۳. ابن مرتضی، احمد بن یحیی، (بی‌تا)، طبقات المعتزلة، تحقیق: سوسنه دیفلد – فلزر، بی‌جا: دارالمکتبة الحیة.
۴. ابن منظور، جمال‌الدین ابوالفضل، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، جلد ۱۱، بیروت: دار صادر، سوم.
۵. الاشعری، ابوالحسن، (بی‌تا)، مقالات الاسلامیین، بخش النص، آلمان: فرانس شتاینر، سوم.
۶. امین، احمد، (بی‌تا)، ضحی‌الاسلام، جلد سوم، قاهرة: مکتبة النهضة المصرية، دهم.
۷. بدوی، عبدالرحمن، (۱۳۸۹ش)، تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، جلد اول، ترجمه: دکتر حسین صابری، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، دوم.
۸. بغدادی، عبدالقادر، (۱۴۰۸ق)، الفرق بین الفرق، بیروت: دارالاجیل – دارالآفاق.
۹. جعفریان، رسول، (۱۳۷۲ش)، مناسبات فرهنگی معتزله و شیعه تا آغاز دوره انحلال معتزله در شیعه، قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۰. خسرو پناه، عبدالحسین، (۱۳۹۰ش)، جریان شناسی فکری ایران معاصر، قم: تعلیم و تربیت اسلامی، سوم.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۱ش)، فرق و مذاهب کلامی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، دوم.
۱۲. سبجانی، جعفر، (۱۳۷۰ش)، بحوث فی الملل و النحل، جلد سوم، قم: حوزه علمیه قم.
۱۳. —، —، (۱۳۷۳ش)، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، جلد ۳-۴، قم: توحید.
۱۴. —، —، (بی‌تا)، ملل و نحل، جلد سوم، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۱۵. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۳۶۴ش)، ملل و نحل، جلد اول، قم: نشر الشریف رضی، سوم.
۱۶. صبحی، احمد محمود، (۱۹۸۲م)، فی علم الکلام دراسة لآراء الفرق الإسلامية فی اصول الدین، جلد اول (المعتزلة)، الاسکندرية: موسسه ثقافة الجامعة، چهارم.
۱۷. عبدالقادر الحفظی، عبد اللطیف، (۱۴۲۱ق)، تأثیر المعتزلة فی الخوارج و الزیدية (اسبابه و مظاهره)، عربستان: جده، دار الأندلس الخضراء.

۱۸. عرب صالحی، محمد، (۱۳۹۳ش)، مجموعه مقالات جریان شناسی و نقد اعتزال نو (جلد اول) جریان شناسی اعتزال نو، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۹. قاضی عبدالجبار، ابن احمد، (۱۴۴۲ق)، شرح الأصول الخمسة، تعلیق: احمد بن حسین ابی هاشم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۲۰. _____، _____، (۱۹۷۲م)، المنیة و الأمل، تحقیق: سامی ناشر و عصام الدین محمد، اسکندریه: دار المطبوعات الجامعیة.
۲۱. موسوی بجنوردی، سید محمد کاظم، (۱۳۸۵ش)، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۲ و ۸، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، دوم.
۲۲. نوبختی، حسن بن موسی، (۱۴۰۴ق)، فرق الشيعة، بیروت: دارالأضواء، دوم.